

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که مرحوم استاد تنبیهاتی در اینجا دارند؛ من جمله تنبیه چهارم، متعرض نکته‌ای شدند که البته خب صفحه اول به قول معروف ایشان مقدمات آوردند، بعد متعرض شدند.

ایشان در این تنبیه چهارم چون یک مقدار از عبارات ایشان بخوانیم، ایشان فرمودند که چون نکته اساسی در باب تنجیز علم اجمالی تعارض و تساقط اصول است، آن وقت ایشان فرمودند که اگر در بعضی از اطراف علم اجمالی، اصل جاری نشود، علم اجمالی منجز نمی‌شود.

خب این مطلب چون گذشت دیگر تکرار نمی‌کنیم، فقط در عبارات ایشان نوشتند که اذکان بعضی الاطراف خارجا عن محل الابتلاء؛ مثلا همان مثالی که عرض کردم دیروز آخر بحث، این است که یا این کاسه که پیش اوست نجس است یا کاسه‌ای که پیش رفیقش بوده، حالا آن را فعلا انداخته توی چاه، به کاسه دسترسی ندارند. البته مثال‌هایی که در بعضی از کتب اصولی نوشتند اثناء عند الملک، حالا پیش پادشاه، حالا ملک را رها کنید، در چاه راحت‌تر. علی‌ای حال یا اضطرار.

البته مسئله ابتلاء و خروج از محل ابتلاء این خودش یک مسئله مستقلی است. اگر آقایان خواستند نگاه بکنند در این کتاب مرحوم استاد در تنبیه به اصطلاح در تنبیه از این تنبیهاتی که خواهد آمد، در تنبیه هفتم مثل اینکه؛ ببخشید در نهم، صفحه ۴۵۷ تقریبا چون بین هشت تا نه، خودم اینجا حاشیه هشتم زدم اشتباه کردم. در تنبیه نهم ایشان متعرض خروج از محل ابتلاء شده. البته مرحوم آقای استاد آخرش در آن مسئله در صفحه ۴۶۰ می‌فرمایند خروج از محل ابتلاء، تأثیری در تنجیز ندارد. این غرض این خلاف این مطلبی است که ایشان در اینجا دارد. این نکته را آقایان دقت بکنند، و ایشان می‌گویند اعتبار فقط به خروج از قدرت است نه محل ابتلاء.

حالا چون این مطلب را بعد خود ایشان مفصلا دارند، ما آنجا باز محل کلام توضیح می‌دهیم.

و کذلک بعد نوشتند مضطر الیه؛ بحث اضطرار را هم در تنبیه هشتم دارند. که حالا اضطرار قبل از علم است، بعد از علم است؛ اضطرار

به احدهمای معین است، به احدهمای غیر معین است و الی آخره. انشاء الله این بحث‌ها را در آنجا خواهند آورد.

ایشان می فرمایند فان الاصل لا يجوز؛ غرض این محل اضطرار که خب تفسیر دارد، مسئله اضطرار تفسیر دارد. خروج از محل ابتلاء هم ایشان روی همان مبنای مشهور نوشتند. غرض یک اشکال نشود که با مبنای خود ایشان جور در نمی آید. بله این مطالب ایشان بامبنای ایشان جور در نمی آید. با مبنای مشهور ایشان نوشتند.

و بعد هم نوشتند اگر اصل در یک طرف مثبت بود، یک طرف نافی، اینها را متعرض شدیم. دیگر نمی خواهد. چون ایشان سابقا متعرض شدند ما هم متعرض شدیم و توضیحاتش را عرض کردیم. البته این که اصل در یک طرف مثبت باشد، و در طرف دیگر نافی باشد، ایشان به عنوان اعتراض گرفته بودند بر مبنای صاحب به اصطلاح مرحوم محقق عراقی. مثل اینکه یکی از این دو اناء سابقا نجس بوده، استصحاب نجاست؛ یکی دیگر مشکوک است. آن وقت می دانیم یک قطره خون در یکی افتاد. ایشان می گوید که شما باید قائل بشوید که اینجا اجتناب از آن یکی هم لازم، با اینکه لازم نیست.

ما توضیحش را عرض کردیم، ایشان ان قلت و قلتی هم گفت، جوابی هم از طرف آقا ضیاء و چون توضیحش گذشت دیگر متعرض این بحث نمی شویم.

ثم ان هذا الذی ذکرناه، متعرض آن قسمتی که الان مهم است برای ما نحن فیه، یعنی این تنبیه در حقیقت عقدش برای این جهت است. و آن اینکه اگر این حالاتی که گفته شده، بعد از علم اجمالی باشد، آن چطور؟ چون گاهی قبل از علم اجمالی است. مثلا یک انائی الان خارج است، بعد می دانیم قطره خارج از محل ابتلاء قطره خون یا در این اناء یا در آن اناء. اما اگر بعد باشد، مثلا دو تا اناء هست، می دانیم قطره خونی افتاده؛ فرض کنید یکی را بعد بچه بر می دارد توش آب می اندازد. آیا نسبت به آن انائی که الان محل ابتلاء است اجتناب واجب است یا نه؟

و کذلک اگر اول علم اجمالی پیدا کردیم که یکی از این دو گوشت میته است، بعد مضطر شدیم به اکل گوشت که حتما باید خورده بشود. یکی را خوردیم اصطلاحا، می شود در دیگری اصالة الحل مثلا حالا فرض کنید جاری بشود یا نه؟

این بحثی است که در اینجا در حقیقت باید بگوییم تنبیه رابع روحش مال این است. مال این بحث است. روح بحثی که دارد. پس بنابراین خروج از محل ابتلاء، اضطرار، یا نکته خاصی، بعد از علم اجمالی می آید. آیا این موجب سقوط علم اجمالی می شود یا نه علم اجمالی به حال خودش باقی است؟

.....  
خصوصاً که ایشان در خلال کلماتشان یک مثالی می‌زنند به عنوان نقض؛ که اگر شما می‌گویید علم اجمالی از تأثیر می‌افتد، پس خب در جایی هم که شما یکی از اطراف را انجام بدهید، آنجا هم باید بگویید از تأثیر می‌افتد. مثلاً دو اناء مقابل شما هست، یکی نجس شده، خب یکی فرض کنید به اینکه این که نجس شده یا مثلاً دو تا عمل احتمال وجوب دارد؛ یکی را انجام می‌دهیم، آن نجس را کنار می‌گذاریم در مثال اول. در مثال دوم یکی یکی در شبهات وجوبیه. خب حالا که انجام دادیم نسبت به آن یکی علم اجمالی که نداریم، پس باید ارتکابش جایز باشد.

لذا مرحوم استاد می‌خواهند بین امثال و بین ابتلاء فرق بگذارند. هدف ایشان این است. روشن شد؟ هدف چیست؟ اگر شما علم اجمالی پیدا کردید، بعد یکی از محل ابتلاء خارج شد، اینجا علم اجمالی منجز نیست. این خلاصه‌اش.

اما اگر علم اجمالی پیدا کردید امثال کردید به یک طرف؛ آن طرف دیگر امثالش لازم است. بحث‌ها ابتدائاً مثل هم هستند دیگر. ابتدائاً مثل هم هستند. شما علم اجمالی پیدا کردید یا این اناء نجس است یا آن اناء. بچه شما یکی را انداخت در چاه؛ خب از محل ابتلاء خارج شده. الان آیا علم اجمالی منجز است یا نه؟ شما از آن یکی موضوع باید اجتناب بکنید یا نه؟ ایشان می‌گویند بله باید اجتناب بکنید. نه اجتناب لازم نیست. علم اجمالی ثابت می‌شود.

خیلی خب مثال دیگر؛ شما دو تا اناء داشتید، یکی نجس بود. می‌دانیم نجس است. یکی را ریختید، آبش را ریختید، نجس است می‌ریزم، برای اینکه با آن تیمم نکنم. خب آن یکی دیگر هست، آن یکی علم اجمالی منجز نیست، اینها هم ثابت است. چطور شما اگر در مقام امثال یک طرف را انجام دادید، دقت می‌کنید؟ علم اجمالی شما ساقط نمی‌شود، باید آن طرف را هم ترک بکنیم دیگر. اما در مقام خروج از محل ابتلاء یا اضطرار، اگر به یک طرف خارج شد از محل ابتلاء، علم اجمالی به نظر ایشان ساقط می‌شود. این تفرقه بین این دو تا یک مقداری مشکل درست کرده است. روی مبادی خودشان که چه جور ما... خب اگر بگویید اصل تعارض ندارد در هر دو صورت ندارد. اگر سر تأثیر تجزیه علم اجمالی تعارض اصول است دیگر هر دو ندارد. اگر نکته نکته دیگری است مثل هم هستند، هیچ فرقی نمی‌کند. اگر علم اجمالی در ظرف امثال با امثال یک طرف هنوز علم اجمالی به حال خودش باقی است، با خروج یک طرف از محل ابتلاء هم به حال خودش باقی است. نمی‌دانم روشن شد اصل بحث چیست؟

اصل بحث این است که شما علم اجمالی پیدا می‌کنید به اینکه یا این اناء نجس است یا آن اناء؛ یکی را بچه انداخت در چاه؛ خب یکی از محل ابتلاء خارج شد. سوال، از آن یکی دیگر که محل ابتلاء است اجتناب بکنیم یا نه؟ آقای خوبی می‌گویند نه اجتناب نکنید،

علم اجمالی منجز نیست. یکی که از محل ابتلاء، البته ایشان در اینجا گفته در تنبیه نهم مناقشه دارند این مطلب را. البته در تنبیه نهم یک چیز دیگر هم می گویند، می گویند بعضی از امثله ای که این آقایان آوردند، خروج از محل قدرت است. ایشان خروج از قدرت را قبول دارد، خروج از ابتلاء را قبول ندارد. می گوید ابتلاء تاثیر ندارد، عمده مقدور و غیر مقدور است.

انشاء الله آنجا هم خواهی گفت که عده ای قدرت را هم گفتند تأثیر ندارد. اصلا قدرت در تکلیف دخیل نیست. عده ای در آنجا در قدرتش هم اشکال کردند.

به هر حال پس آنجا انشاء الله اقوال خواهد آمد. قدرت و ابتلاء هیچ تأثیری ندارد. خروج از قدرت تأثیر دارد، خروج از ابتلاء تأثیر ندارد، هر دو تأثیر دارند که این مشهور است زمان شیخ. انشاء الله توضیحاتش آنجا خواهد آمد. اینجا فعلا بله، در اینجا ایشان این قسمت را الان فعلا متعرض هستند.

کیف ما کان برگردیم به خود مطلب خودمان. پس آیا فرق می کند یا نه؟ ایشان می گویند فرق نمی کند. الاظهر هو السقوط، لان العلم الاجمالی، علم اجمالی ساقط می شود، لا یزید علی العلم التفصیلی و لا علی سائر الحجج و الامارات فی تنجیز، کما انه لو تبدل العلم التفصیلی، مثلا اگر انسان علم تفصیلی داشت که این اناء نجس است، بعد شک کرد که من از کجا گفتم این اناء نجس است. شک ساری، شک ساری می خورد به خود علم. اگر شکتان خورد به خود علم، اصطلاحا می گویند شک ساری. اگر شکتان خورد به بقاء آن صورت علمیه، می گویند استصحاب. فرق استصحاب با شک ساری این است. در شک ساری خود علم محل، مثلا من علم داشتم این نجس است، بعد می گوید من از کجا می دانم علم داشتم، من خیال می کردم، دلیل واضیحی نبود، خود آن علم هم روشن نبود. این را می گویند شک ساری.

یا زالت البینه بقاء، یا بینه قائم بود، بعد بینه فهمیدیم عادل نیست مثلا. خب شما در آنجا علم تفصیلی تان هم خارج می شود، به خاطر لعدم منجز منجزا له بقاء، خب در ما نحن فیه هم همین طور است. از آن خارج می شود چون منجز بقایی ندارد.

بعد ایشان این مثال دوم که ما گفتیم می زند. نعم لو کان شک فی التکلیف راجعا الی الامثال؛ اگر مقام، بعد از مقام امثال باشد علم اجمالی ساقط نمی شود.

بعد هی شروع کردند که خود آقایان ان قلت اول و ان قلت دوم ایشان، در مقام تفرقه بین امثال و خروج از محل ابتلاء یا اضطرار. این دو تا با هم چه فرقی می کنند؟ چه سری دارد که این دو تا با هم دیگر فرق می کنند؟ آخر کار ایشان می فرمایند که هذا بله، کله در اینکه گفتیم

علم اجمالی هست، اذا كان العلم الاجمالي باقيا على حاله و كان الشك شكاً في الانطباق؛ می دانیم بالاخره یا این کاسه‌ای که پیش ما موجود است نجس است، یا آن کاسه‌ای که بچه در چاه انداخت.

س: در آنجایی که از محل ابتلاء خارج می شود، این امکان موافقت و مخالفت قطعی وجود ندارد، یعنی قهراً یک طرف از محل چیز می رود بیرون. ولی در مقام امثال ما همچنان به همان امکان موافقت و مخالفت قطعی

ج: بله دیگر حالا ایشان توضیح داده دیگر آقایان مراجعه کنند. چون ما هم بالاخره باید حرفی بزنیم، دیگر حرف‌های تکراری نزنیم. هذا كنه في ما اذا كان العلم الاجمالي باقيا و اما اذا زال بتبدله بالعلم التفصيلي؛ این اصطلاحاً زاله که ایشان می گویند متعارف شده در کتب اصول، تعبیر می کنند انحلال. معروف شده به انحلال. اگر علم اجمالی منحل شد، دیگر خواهی نخواهی تأثیر ندارد. مثلاً شما می دانید یکی از این دو اناء نجس است؛ بعد یقین پیدا می کنید با شواهد که این یک اناء دست راستی، خب معلوم است دست چپی اصالة الطهارة در آن جاری می شود و استصحاب طهارت.

و هكذا اگر بینه آمد، می گویند آقا ما اینجا بودیم این قطره خون در اناء دست راستی افتاد. باز هم علم اجمالی منحل می شود. این خودش یک بحثی است. بحث انحلال علم اجمالی. و بحث انحلال علم اجمالی این طوری است که علم اجمالی چه جوری منحل می شود؟ سر انحلالش چیست؟

ایشان می گویند یکی بتبدل بالعلم التفصيلي؛ و لا فرق في ما ذكرناه بين زوال العلم الاجمالي، آن وقت موارد به تعبیر ایشان زوال؛ حالا تعبیر به زوال کردند. لکن متعارف است انحلال. انحلال علم اجمالی بالوجدان، مورد اول. و بین زواله بالتعبد، این مورد دوم. علم اجمالی می شود منحل بشود با تعبد، با اماره. روشن شد مثالش را هم عرض کردیم. می داند یکی از این دو اناء نجس است. آنوقت بینه آمد دو تا عادل گفتند آقا ما اینجا بودیم این اناء دست راستی افتاد، خب منحل می شود.

كما اذا قامت الاماره على حرمة من اول، او كان ذلك مقتضى الاصل التنزيلي، یا مقتضای اصل تنزلی باشد. همین مثالی که اول بحث امروز هم زدیم. دو تا اناء است یکی سابقاً نجس بوده، یکی نه مشکوک است. یک قطره خون افتاد، آقای خوبی می گویند اشکال اینجا دیگر اصول تعارض ندارد. چون این اناء که سابقاً يجب الاجتناب عنه، دیگر نکته‌ای ندارد که به خاطر وجوب اجتناب جدید بیاید. آن یکی هم مشکوک است اصالة الطهارة در آن جاری می شود. پس اینجا انحلال یا به تعبیر ایشان زوال؛ اشکال ندارد زوال، خیلی سر اصطلاح دعوا نمی کنیم. به تعبیر ایشان زوال علم اجمالی شد به اصل مثبت، به اصل تنزلی.

این چند تا شد؟ سه تا شد. یکی علم وجدانی است، یکی اماره است، یکی اصل تنزیلی. البته ایشان یک توضیح چون دادیم، توضیحاتش گذشت دیگر تکرار نمی کنیم. نقض هم به آقا ضیاء گرفتیم که جوابش را دادیم.

بل الامر کذلک فی الاصل غیر التنزیلی ایضا؛ حتی اصل غیر تنزیلی. مراد ایشان در اصل غیر تنزیلی در اینجا احتیاط است. یعنی علم اجمالی را ما می توانیم با احتیاط هم منحل بکنیم. حالا ایشان یک مثال می زنند، واضح است مثال ایشان. ببینید شما علم اجمالی پیدا می کنید این ظرف هایی که در مقابل ایشان به تعبیر خود مثال ایشان، برای اینکه بعد مطالعه کنید تشویش پیدا نکنید، دو تا ظرف هست یکی قرمز یکی سفید. علم اجمالی پیدا می کنید که یکی نجس است. خیلی خب قطره خونی یا از این ظرف سفید یا قرمز. بعد توجه که می کنید می بینید بله، باز علم دیگری پیدا می کنید، و آن علم این است که مثلا دیروز هم یک قطره خونی افتاد، لکن بین ظرف سفید و یک ظرف دیگر. اینجا دو تا ظرف است، قرمز و سفید. الان شما علم پیدا می کنید. کشف شما یعنی وجود این علم شما دیروز است، لکن الان علم پیدا می کنید، الان یادتان می آید.

پس فرض کلام این است؛ الان دیدید یک قطره خونی افتاد یا در اناء سفید یا قرمز؛ این الان. بعد هم یادتان آمد که دیروز هم یک قطره خونی افتاد، یا بین اناء سفید یا یک اناء دیگر نه قرمز. خب این علم اجمالی شما بین سفید و آن یکی منجز می شود؛ چون علم به یکی بوده. دیروز بوده، لکن ذهن ندانسته، امروز فهمیدید. فرض کنید امروز زید آمد به شما گفت، دو تا عادل گفتند آقا دیروز ما اینجا بودیم، یک قطره خون هم افتاد بین این اناء سفید و یکی دیگر، ایشان اسم نبرده، غیره نوشته. حالا برای اینکه اشتباه نوشته اناء سفید و ایکس، اناء ایکس. خیلی خب بین این دو تا.

ایشان می گوید علم اجمالی دوم منحل می شود به اول. چون وقتی شما علم پیدا کردید که یا اناء سفید یا غیر، پس آنجا علم اجمالی منجز است. پس شما از اناء سفید و آن غیر، به قول ما ایکس اجتناب می کنید. بعد امروز علم پیدا کردید یا سفید یا قرمز؛ دقت کنید. چون در آنجا در اناء سفید، احتیاط واجب بود؛ به خاطر مسئله اینکه علم اجمالی داشتید. پس اینجا اصل غیر تنزیلی به اصطلاح ایشان. اصل غیر تنزیلی جاری می شود اناء سفید.

پس بنابراین این علم اجمالی دوم شما هم منحل می شود. چرا؟ چون آن اناء سفید را باید اجتناب می کردید به خاطر علم اجمالی دیروز. از آن اناء سفید که باید اجتناب می کردید. امروز هم شک می کنید که آیا این اناء قطره خون به اناء سفید خورده یا اناء قرمز. آن اناء سفید که علی ای حال اجتناب از آن واجب بود، این موجب انحلال می شود.

پس انحلال به تعبیر ایشان انشاء الله روشن شد؟ به چهار وجه می شود؛ یک، به علم وجدانی؛ دو، به امارات؛ سه، به اصل تنزیلی یعنی استصحاب. مثالش را هم گفتم دیگر احتیاج به تکرار ندارد. چهار، به احتیاط هم انحلال پیدا می کند. به اصل غیر تنزیلی؛ مثالش هم همین، یعنی انحلال به این معنا که این اناء سفید قبل از اینکه امروز علم پیدا کنید بین آن و قرمز، این باید اجتناب می کردید به خاطر دیروز که یا به سفید خورده یا به اناء دیگر. پس این علم اجمالی شما منحل می شود؛ چون این سفید را باید اجتناب می کردید. الان هم نمی دانید که یا به سفید خورد یا به قرمز، این تکلیف جدید را نمی دانید. سفیدش که مسلم است به خاطر دیروز احتیاط؛ قرمزش مشکوک می شود، اصالة الطهاره جاری می شود. روشن شد مراد ایشان؟ اگر واضح نیست بفرمایید تا من دو سه مرتبه تکرار بکنم.

پس علم اجمالی ممکن است به یک احتیاط هم منحل بشود. حالا من عبارت ایشان را می خوانم. ایشان فرمودند بل الامر كذلك فی الاصل غیر تنزیلی؛ حالا مراد ایشان از اصل غیر تنزیلی در اینجا احتیاط است. راست هم هست احتیاط اصل غیر تنزیلی است.

س: اگر این فرضی که فرمودید همزمان دو قطره بیافتند، یکی بین سفید و مثلاً سبز؛ یکی بین سفید و قرمز

ج: خب این دو تا علم اجمالی است. می شود اینجا را دو تا بگیریم. انحلال نمی شود.

اما نه، یکی سابق باشد، که آن اناء سفید علی ای حال وجوب اجتناب داشت، به خاطر علم اجمالی. حالا که البته دیگر فکر می کنم برایتان کاملاً روشن شده باشد. تمام این تفکرات روی این است که علم اجمالی روی ناحیه حکم تأثیر می گذارد. دقت می کنید. چون تمام این تفکرات الان واضح است.

چون می گوید شما از این اناء سفید وجوب اجتناب داشتید به خاطر علم اجمالی دیروز. امروز هم که علم اجمالی آمد، نمی دانیم وجوب اجتناب به این خورد یا به آن یا به هر دو خورد یا به یکی؛ خب می گوید آن یکی وجوب اجتناب داشت، این یکی هم مشکوک. یعنی تمام این تفکر را اگر زیر بنایش... ما گفتیم در علم اجمالی تأثیر در موضوع هم دارد. این تمامش این است که علم اجمالی تأثیرش فقط در حکم است. خوب دقت می کنید؟

عرض کردم در کلمات اینها این ارتکازی شان شده، اصلاً این جزو مسلمات است. من حالا ارتکازاتش را هم برایتان باز کردم. اینها نکته را این می دانند. این اناء سفید یجب الاجتناب عنه مال دیروز؛ این اناء سفید امروز یجب الاجتناب عنه جدید شک داریم؛ چون این که یجب الاجتناب عنه است، دومی هم مشکوک است. لذا علم اجمالی تأثیر نمی گذارد چون یک اناء خودش یجب الاجتناب.

این نکته فنی کار. انشاء الله فکر می کنم روشن شد.

.....  
کما اذا علمنا بالنجاسة احد الانائين الابيض او الاحمر، ما هم دیگر عین مثال ایشان گفتیم.

ثم علمنا بعد ذلك بنجاسة الابيض او اناء الاخر من اول الامر، قبل از علم امروز ما.

بان يكون المنكشف سابقا، منكشف که علم اجمالی سابق است، دیروز بوده.

ولو كان الكشف متأخرا، اما کشفش مثلا الان بینه پیش من آمد که آقا ما دیروز اینجا بودیم یک قطره خون افتاد؛ یا در این سفید است

یا در این اناء ایکس به اصطلاح اناء آخر به تعبیر ایشان. در یک اناء دیگر افتاد. کاشف به قول ایشان متأخر است، کاشف که بینه باشد الان.

لکن منكشف که نجاست احد الانائين دیروز است.

بان يكون المنكشف سابقا ولو كان الكشف متأخرا؛ خوب دقت کنید. فالعلم الاجمالي الاول، این اول ما خیال کردیم ایشان چیه نوشته،

مراد ایشان از علم اجمالی اول دومی است. یعنی آن علم اجمالی بین ابيض و احمر.

ينحل بالعلم الاجمالي الثاني، مرادش اولی است که ما دیروز خواندیم. لکن چون ایشان فالعلم الاجمالي الاول، چون اول این را ذکر

کردند. پس مرادشان از اول آن است که در عبارت ایشان اول آمده. و الا در واقع به لحاظ علم دوم است. چون دارد اذا علمنا بنجاسة احد

الانائين الابيض؛ مرادش از اول این است. اول در مقام ذکر در عبارت ایشان. دقت فرمودید؟

لکن مراد جدی دوم است، علم اجمالی دوم منحل می شود. غرض عبارت، چون من هم یک چند لحظه ای حواسم را پرت کرد، این

اول و دومش را فکر کردیم ایشان جابجا به کار برده. بعد دیدیم نه، مراد از اول یعنی اول فی الذکر. چون این علم اجمالی سرخ و سفید را

اول آورده بود. علم اجمالی دیروز را ثانی آورده. پس به لحاظ علم، آن اناء سفید و دیگری این علمش اول است. و آن یکی سفید و قرمز

دوم است. غرض این علم اجمالی اول در عبارت شما را گیج نکند.

فالعلم الاجمالي الاول ينحل بالعلم الاجمالي الثاني، به حسب ذکر ایشان در عبارت و الا در واقع صحیحش این است که العلم

الاجمالي الثاني ينحل بالاول؛ مراد از ثانی علم اجمالی که من الان پیدا کردم. اول آن که سابق بود. علم اجمالی فعلی من به آن علم اجمالی

سابق منحل می شود. نکته اش را هم عرض کردم؛ چون اینها نکته شان در باب علم اجمالی و جوب احتراز است، اجتناب است.

من الان نمی دانم آیا يجب الاجتناب از ایض یا احمر، سرخ یا سفید. خیلی خب الان نمی دانم. تا فهمیدم سفید دیروز هم يجب الاجتناب، چون دیروز هم ملاقات با یک اناء دیگر داشت. پس این اناء سفید يجب الاجتناب عنه، قبل از اینکه علم امروز پیدا بشود. علم امروز هم تاثیر نمی کند؛ چون آن سفید که يجب الاجتناب عنه، دومی هم شک بدوی است.

س: استاد این انحلال نیست که. این در واقع یک جایگزینی یک علم اجمالی دیگر به جای علم اجمالی

ج: انحلال یعنی چه خب؟ انحلال یعنی همین. حالا ایشان گفته زوال

س: انحلال یعنی انکشافی باشد، یعنی حق برای شما مشخص بشود.

ج: یعنی شما دیگر این علم تأثیرگذار نیست و وجوب اجتناب از طرفین ندارد. این مراد انحلال.

س: همان علم اجمالی است در واقع. علم اجمالی دیگری برای شما حاصل شده.

ج: نه ایشان می خواهد نکته فنی را مثل اینکه فراموش کردید. ایشان می خواهد بگوید این علم اجمالی دوم وجوب اجتناب یا از سفید یا از قرمز، این تاثیر نمی کند چون سفید معلوم شد که سابقا هم وجوب اجتناب داشت. حالا که سفید وجوب اجتناب داشت، آن قرمز مشکوک می شود. آن اصالة الطهاره جاری می شود. این اسمش انحلال است. اسمش زوال علم اجمالی است به تعبیر ایشان. اسمش این است که شما بگویید تاثیر ندارد. خیلی خب حالا هر چه می خواهید اسمش را بگذارید. اسم مهم نیست.

اصلا تفکر روشن شد؟ اولاً تفکر روی این که تاثیر علم اجمالی را به لحاظ حکم می بینند. نکته فنی اش این است. آیا اینجا من که دیدم یک قطره خون در سفید یا قرمز افتاد، وجوب اجتناب بر من آمد؟ ایشان می گوید نه نیامد. چرا؟ چون بعد معلوم شد برای تو که یا سفید یا یکی دیگر هم دیروز بوده. پس این سفید يجب الاجتناب است الان به خاطر دیروز. امروز هم خب این که سفید يجب الاجتناب، آن یکی مشکوک می شود.

پس بنابراین این محل بحث است که علم اجمالی چه جوری منحل می شود. چهار وجه در این عبارت مرحوم آقای خوئی در انحلال علم اجمالی خواندیم.

وجه پنجم هم امثال بود. آیا امثال به موجب انحلال می شود؟ ایشان می گوید نه، امثال موجب انحلال نمی شود. اما این چهار تا موجب انحلال می شوند. علم وجدانی، امارات، اصل تنزیلی، اصل غیر تنزیلی. نمی دانم روشن شد این مطلبی که می خواهم عرض کنم.

اذ بعد العلم الثانی لا یبقی لنا علم بحدوث نجاسة بین الاحمر؛ نه حدوث نجاست که چرا ایشان کم لطفی فرمودند. بوجوب الاجتنب علی الایض و الاحمر. فیحتمل ان یکون الایض هو النجس من اول الامر، و قد فرضنا العلم بنجاسته، فلا یبقی الا الشک فی حدوث نجاسة جدیده فی الاناء الاحمر، غیر ما هو المتیقن؛ این خلاصه نظر مبارک مرحوم استاد. وقت هم امروز کم است.

عرض کنم که ما اول حساب این آخری را برسیم بعد برسیم به بقیه مطالب. عرض کنم که این مطلبی که ایشان فرمودند که علم اجمالی به قول ما اولی، این تجزیه می آورد و دومی را از انحلال می اندازد، یعنی از تأثیر می اندازد؛ این را ما خلال این بحثها اشاره کردیم و اگر تأمل شده باشد کاملاً مطلبش روشن است؛ لکن چون ممکن است غفلتی شود توضیح می دهیم.

ما این را چند بار عرض کردیم که شکی که در لسان دلیل یا حتی اگر لسان دلیل نباشد، در لسان ادله اصول اخذ می شود، این شک به معنای حرفی است. این نکته را خوب دقت بکنید. این شک به معنای اسمی نیست. این مطلب را به یک لغت دیگری علمای ما که خب مرحوم استاد اینجا توجه فرمودند، خود ایشان هم، البته خود ایشان هم مناقشاتی کردند. در تنبیه اول بعضی، بعضی در تنبیه دوم استصحاب دارند. که یحتمل در جریان استصحاب شک فعلی باشد. شک تقدیری به درد نمی خورد، این جوری گفتند تعبیرشان این است آن جا این است که شک باید فعلی باشد.

ما آنجا هم توضیح دادم، همین در خلال بحثهایی که گذشت، این را هم توضیح دادیم، در بحث تعارض اصول هم توضیح دادیم. همین اخیراً چند بار توضیح دادیم. این هم فرض کنید یکی از ابداعات بنده یا فرض کنید تقریب خاص.

ما معتقدیم شک اگر در لسان اصول اخذ بشود یا حتی اخذ هم نشده باشد، این شک به معنای حرفی به معنای اندکاکمی است به اصطلاح خودمان. به خلاف شک اگر در لسان امارات اخذ بشود. حتی اگر شک در لسان امارات هم بیاید، آن شک معنی اسمی است. معنای حرفی نیست. آن معنایش، معنای اسمی است. مثلاً در این توقیعی که نقل شده که مرحوم نائینی هم به آن تمسک می کند در حجیت خبر عدل، خبر ثقه، لا عذر لاحد من موالینا فی التشکیک، ببینید تشکیک؛ یا لا ینبغی لاحد، حالا متنش گاهی اوقات اشتباه، تشکیک توش هست حالا نمی دانیم عذر است یا لا ینبغی؛ فی ما یرویه عنا ثقاتنا، این را مرحوم نائینی نقل کردند که اگر ثقه مطلبی را نقل کرد، شما نباید شک داشته باشید، شک را بر می دارد. خوب دقت بکنید.

البته ما عرض کردیم روایت به لحاظ سند مشکل دارد. و مراد از ثقات وکلا هستند نه خبر ثقه. خب به هر وجه، چون خبر وکلا هم جزو

امارات است. به هر نحوی که می خواهد باشد. خبر ثقه باشد یا وکلا باشد، وکیل باشد.

آنجا شک به معنای اسمی اخذ شده است. اما در باب اصول عملیه، چون اینها ناظر به مقام ۲۹:۴۵ هستند، شک به معنای حرفی اخذ می شود که این معنای اندکاکمی است. لذا یک نتیجه مهمی که برایش بار می شود که چند تا نتیجه هم تا حالا هم گفتیم، در استصحاب خواهد آمد، در تعارض اصول هم اشاره کردیم. یکی از نتایج مهمی که بار می شود، خوب دقت بکنید، این شک را واقعش را نگاه نمی کنند. در حال اندکاک باید نگاه بشود. خوب تأمل بکنید. مثلاً اگر بینه آمد که این کتاب ملک زید است، من باب مثال، فرض کنید زید مثلاً ده سال قبل، یک سال قبل این کتاب را خریده، بینه آمد یک سال قبل این کتاب را خریده، ما تمام آثار ملک را بار می کنیم از همان یک سال تا حالا. تمام آثار. چرا؟ حتی اگر شک هم کردیم، تمام آثار، فرض کنید شش ماه قبل به یکی عاریه داده، پنج ماه قبل به یک کسی اجاره داده، چهار ماه قبل به یکی، تمام این آثار بار می شود. چرا؟ چون اخبار از واقع است، واقع به واقعیتش محفوظ است.

اما در باب اصول این نیست. این نکته فنی را باید توجه کنید. در باب اصول این نیست. در باب اصول اگر شک می آید، شک به معنای حرفی است، یعنی به لحاظ جنبه عملی نگاه می شود. مثلاً اگر بینه آمد من باب مثال همین مثالی که الان گفتیم، دیروز یک قطره خون در احد الانائین افتاد. آنجا علم اجمالی منعقد نمی شود، الان که من فهمیدم منعقد می شود. از دیروز تا حالا علم اجمالی نیست. و لذا ما عرض کردیم علم اجمالی ولو تصرف در موضوع می کند لکن به لحاظ حکم. اینها که خوب تصرف در حکم می دانند. چون به لحاظ حکم و به لحاظ جنبه عملی است، خود مطلب را فی نفسه نگاه نمی کنند. منشأ اشکال آقایان اینجاست. این را امر واقعی گرفتند. یعنی اگر من الان فهمیدم که این اناء بین این دو تا سفید و آن یکی دیگر، اناء ایکس، یک قطره خونی دیروز افتاده، اینجا آن علم اجمالی برای من که امروز فهمیدم، مثلاً دیشب تجبیز ندارد.

س: اگر دیشب مثلاً با آن لباسمان را شسته باشیم

ج: اثر نمی کند، چون اگر علم اجمالی می آمد و حتی استصحاب، فرق نمی کند. چون می آید تنزیل می کند می گوید تو شک را با یقین سابق نگاه می کنی، نه شک را مطلقاً. اگر شک را مطلقاً نگاه می کرد، حرف درست است. در مسئله خبر واحد، خبر ثقه شک مطلقاً نفی شده است. لیس لاحد من موالینا التشکیک، آنجا شک مطلقاً نفی شده است. فی ما یرویه عن ثقاتنا.

اما در اینجا شک را با لحاظ حساب کرده و لذا عرض کردیم، نسبت بین قاعده فراغ و بین استصحاب، آن نکته اش همان جا بود. این نکات، البته آقای خوبی هم حکومت گرفتند، ما بالاتر از حکومت، سرش هم این است؛ درست است در اینجا به قول آقایان استصحاب جاری می شود، یعنی چه؟ یعنی بگویند شما مثلاً در حال قیام بودید، رکوع نکردید، الان در سجده هستید، استصحاب عدم رکوع بکنید.

این ممکن است قبول داریم، اما این فقط امکان است. تعبد استصحابی اینجا نیست. اینها می گویند تعبد استصحابی اینجا هست. یعنی تعبد استصحابی اینجا هست، تعبد قاعده فراغ هم هست، قاعده فراغ مثلا تخصیص زده. این از معاصرین هم داریم از قدما هم داریم. یا آقای خوئی می گوید نه تعبدش به نحو حکومت است؛ تخصیص زده. ما گفتیم هیچ کدامش نیست، نه تخصیص نه حکومت. چرا؟ چون وقتی آمد به شما گفت بلی قد رکعت، یعنی حالت قیام را نگاه نکرد؛ تا نگاه نکرد دیگر استصحاب ذاتا نیست. چون این شکش حالت اندکاکی دارد. این شک به لحاظ آن است نه اینکه شک مطلقا باشد. و لذا نسبت سنجی هم نمی شود کرد. دو نحوه شک است. در یک شک رکوع را می بیند، در یک شک قیام را می بیند. این دو نحوه شک است.

این سر این مطلب خوب دقت بکنید. این خیلی لطیف است. این یکی از فروق اساسی است بین امارات و بین اصول. عرض کردم به این تقریب من چون جایی گفته نشده، این را خوب دقت بکنید.

لذا این مطلبی را که اگر ما شک را حتی در لسان امارات دیدیم که نفی شده، آن شک به معنای اسمی است، نه شک اندکاکی. اصلا شک را می خواهد بردارد. زید آمد گفت که دو تا بینه آمد که ایشان یک سال قبل مثلا این گاو را خریده، من باب مثال. این اگر ما در اثناء شک کنیم، شش ماه قبل مثلا شیر گاو را فروخته، شش ماه قبل، الان هم اموالش هست، می گوییم درست است. چون بینه طبیعتش این است. شک را بر می دارد واقعا. یعنی از زمان یک سال قبل تا حالا هر لحظه ای شما بکنید همان بینه را بر می دارد. دقت می کنید؟

آنجا نمی آید نگاه بکند به لحاظ عملی شما؛ چون آنجا من عرض کردم طبیعت امارات این است که شما را تعامل با حد الواقع می کند. حد الواقع به شما می گوید. اما طبیعت اصول تعامل شما با حد العلم است، با صور ذهنیه شماست. وقتی می خواهید با آن تعامل کنید آن وقت صور ذهنیه را حساب می کند؛ نه صور ذهنیه سابق. خوب دقت بکنید. آن صور ذهنیه سابق اثری ندارد. چون این امارات اصول تصرف دارد، تنزیل دارد، جعل دارد. در آن جعل ندارد اصلا، در امارات جعل ندارد. خوب دقت بکنید.

این می خواهد به شما تصرف بکند، بگوید آقا از این دو تا اناء اجتناب بکن، این دو تا می خواهد تصرف بکند، این تصرف را وقتی می کند که شما به صور ذهنیه تان مراجعه می کنید، الان ملاحظه این صور می کنید. این بگوید دیشب مثلا اینجا شما اجتناب کن، چه اثری دارد؟ من دیشب توجه نداشتم اصلا به این. خوب تأمل بکنید. فرض کنید بینه آمد که آقا دیروز ساعت ده، الان هم ساعت ده است تقریبا. یک قطره خون در اناء ابیض به قول آقای خوئی به آن اناء ایکس افتاد. خیلی خب. شب هم شما مثلا وضو، بیاید به شما بگوید امروز

صبح الان ساعت ده، بگویند دیشب را هم چیز بکن، ترتیب اثر بده. چه التفاتی نبوده، تعاملی با آن نبوده، اثبات واقعی نبوده که الان با آن تعامل بکنیم.

دقت کردید نکته فنی را؟ پس نکته فنی در واقع اصول عملیه این است که باید جعل باشد، باید تنزیل باشد، باید تعبد باشد، و این تعبد طبق صور ذهنیه شما. نه طبق واقع. و لذا دائماً شک در باب اماره اصول، چه در لسان دلیل اخذ بشود چه اخذ نشود، شک به نحو معنای حرفی است. این را از هیچ کس در اصول ندیدیم نه از مشایخ و نه غیره. این فایده اگر ثابت بشود خیلی مهم است در اصول. دقت بکنید. در بحث تعارض اصول می آید، در استصحاب می آید، در همین انحلال علم اجمالی. اگر شما شک را به معنای اسمی گرفتید، راست است، حرف آقای خوبی راست است. اما اگر شک را به معنای حرفی گرفتید، این از دیروز تا حالا علم اجمالی منجز نبوده، الان که توجه پیدا کردیم تنجز می آورد، الان که می خواهید عمل بکنید. اگر شما شک را در اینجا، شک و علم را اسمی گرفتید، بله. لکن ما می گوئیم این اثر ندارد، دیشب شما التفات نداشتید. چه به شما می گوید اجتناب بکن؟ یا چه به شما بگویند کل واحد ملاقی بعد دمه؟ چه اثر دارد؟ چون تعبد باید معنا بشود.

الان تعبد می خواهد بکند. تعبد شما چیست؟ یا اناء قرمز، یا اناء سفید. یا سفید یا ... این هر دو علم اجمالی منجز هستند و هر دو تأثیر خودشان را می گذارند. و لذا این صورتی را که ایشان فرمودند ما قائل به انحلال نیستیم. در این صورتی که ایشان فرمودند مثل همین که ایشان الان فرمودند که اگر الان علم، مثلاً الان علم پیدا کردید یا سفید یا، همان لحظه هم پیدا کردید یا سفید یا یکی دیگر، خب هر دو منجز است، ایشان می گویند هر دو منجز است. اینجا هم هر دو منجز است.

پس آن نکته اساسی این شد که آقایان شک را در اینجا به معنای واقعی اش گرفتند. در صورتی که در باب احتیاط، در باب اصول عملیه جعل هست، تعبد هست، و این جعل و تعبد به حسب صورت ذهنی شماست. لذا شک اندکاکمی است نه واقعی. در امارات آن شک واقعی است، معنای اسمی است. این اصطلاحات بنده شرحش روشن شد.

ما شک را اگر در لسان امارات هم بیاید اسمی می دانیم. واقعا شک را بر می دارد. اما اگر شک در لسان اصول هم بیاید، مثل لا تنقض یقین بالشک؛ یا در لسان اصول هم نیاید، مثل همین احتیاط، حالا فرض کنید لسان اصل هم نیامده، در دلیل احتیاط هم، در اینجا شک معنای حرفی است. اگر معنای حرفی شد، واقع را نگاه نمی کنیم. همین عرض کردم اصولیین ما متأسفانه این مطلب را به یک بیان دیگری آوردند. حالا ما تعبیر در استصحاب اگر آقایان حال کردند نگاه بکنند، تنبیه اول، بعضی تنبیه دوم، فکر می کنم شیخ تنبیه اول، کفایه تنبیه

دوم. خیلی وقت شاید بیست سال بیشتر است که دیگر بحث کفایه، نزدیک به سی سال است که دیگر نگفتم. یکی تنبیه اول است، یکی تنبیه دوم است. يعتبر در شک ان یکون فعلیا، این تعبیر را دارد. ما به جای این اصطلاح که يعتبر الشک ان یکون فعلیا؛ این را برداشتیم به یک صیغه اصولی قانونی. شک در اصول عملی معنای حرفی است. شک در امارات معنای اسمی است.

آنجا چون شما به واقع می رسید، شک کلا برداشته می شود. اینجا چون به واقع نمی رسید می خواهد تعبد بکند، می خواهد جعل بکند، این می آید آن شک شما را لحاظ می کند. وقتی می خواهد لحاظ بکند، الان من در اینجا علم دارم یا انا قرمز یا سفید به قول ایشان، نجس است و بعد هم بینه آمد که سفید هم با یک انا دیگر. خب الان علم من که می خواهم اجتناب کنم، در این مرحله از هر سه تا باید اجتناب کنم. وجود علم اجمالی فی واقعه هیچ تأثیرگذار نیست؛ آن تجزیه نمی آورد، آن واقع تجزیه نمی آورد. آن که تجزیه می آورد مرحله علم من است و مرحله ای است که من می خواهم با صور علمی ام تعامل بکنم. در این مرحله تعامل هر سه را من نجس می دانم. اطراف علم اجمالی می بینم.

لذا پیش ما در اینجا این علم اجمالی منجز است و نه در این طرف، نه به قول ایشان اول و ثانی، حالا با قطع نظر، انحلال نمی آید، هر دو به حال خودشان محفوظ هستند و موجب انحلال نیست. تقریبا اگر روی این مطلب تأمل بشود، مطلب قبلی ایشان روشن می شود. خیلی ما بناست تنبیهات خیلی معطلتان نکنیم، آن نکات فنی و لطیفش را بگوییم بقیه اش را خود آقایان مراجعه بکنند.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین